

دکتر امین پاشا جلالی *

"آذربایادگان" در شاهکار جاویدان استاد طوس *

شاهنامه، فردوسی نه تنها یک اثر بی همتای حماسی و زنده کننده، زبان دری و پاسدار عظمت ایران باستان است، بلکه از دیدگاه های مختلف نیز مورد توجه فرزندان و فرهنگ دوستان به ویژه علاقمندان به بزرگداشت و احیای مفاخر قوم ایرانی است.

این منبع فیاض بخصوص در زمان های نزدیک مورد مطالعه و بررسی صاحب نظران بوده و تحقیقات ارزنده فراوان اسطوره ای، تاریخی، دستوری و ... در فحای و مطالب آن انجام گرفته است. با این وجود جای تتبع و بررسی های دیگر نیز در این نامه، باستان باقی است از آن جمله می توان از دیدگاه (جغرافیای تاریخی) مورد مطالعه اش قرارداد.

اینجانب ضمن مطالعه این اثر ارزشمند متوجه شدم که
"آذربایجان" نامی که در همه، از من و ادوار و در مسیر تمام رویدادها

-
- * عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز
 - * نسخه، مورد استفاده و استناد نسخه، چاپ مسکو بوده و شماره، جلد و صفحات از روی نسخه، مذکور می باشد.

و پیش آمدهای مردم ایران شهره و نام آور بوده است، در بافت این سند افتخار نیز نقش ارزنده و غرور آفرین برعهده دارد. نام این خطّه که تنگنای وزن تقارب " آذرآبادگان " ش کـُـرده ، در کتاب شاهنامه شکوهمند و افتخار آمیز است ، این ناحیه تاریخی همچنانکه از همه بوتّه های آزمایش در مسیر حیات دیرباز خود سربلند و کامیاب بدرآمده در مبارزات قوم ایرانی بادشمنان و تحکیم بنیان استقلال و عظمت ایران ، چه در ادوار اساطیری و چه در اعصار تاریخی همواره سهم بسزاداشته است. " آذرآبادگان " در شاهنامه غالباً " رزمگاه نیروهای خیر و شرّ و میدان پیروزی قوای اهورایی بردستیاران اهریمن بوده است. پایه های اقتدار و عظمت کیانیان نخستین بار در این خطّه استحکام می یابد.

کی خسرو که از شهر یاران فرمند* کیانی است به یاری گودرزبان که از تبار کاوه آهنگر هستند اولین پیروزی خود را بر مدعیان تاج و تخت و نیروهای اهریمنی در این سرزمین به دست می آورد.

فریبرز پسرکی کاووس به حمایت طوس نوذر مدعی تاج و تخت ایران است و کی خسرو پسر سیاوش شاهزاده ایرانی نیز که گیو اورا پیس از هفت سال جستجو و تحمل رنج های مردافکن به ایران آورده ، خود را وارث سلطنت ایران می داند.

کی کاووس که به گفته خودش هردو فرزند در نظرش یکی است، از ترجیح یکی برد دیگری معذور است، لاجرم آنان را به آزمون شایستگی به سوی " دز بهمن " که در نزدیکی اردبیل است گسیل می دارد:

دو فرزند مارا کنون بادوخیل	بباید شدن تا در اردبیل
به مرزی که آنجا دز بهمن است	همه ساله پرخاش آهرمن است
به رنج است ز اهریمن آتش پرست	نباشد بر آن مرز کس رانشست

* در مورد " فرّ " رک به کتاب " فرّ در شاهنامه " ، تألیف دکتر بهروز ثروتیان ، چاپ دانشگاه تبریز.

ازیشان یکی کآن بگیرد به تیغ ندارم از توخت شاهی دریغ
(ج ۳، ص ۲۴۱، س ۳۶۵۸-۳۶۵۵)

فریبرزویاران او از نزدیکی این دژ که به روایت شاهنامه سربه آسمان می ساید و هوای گرمش سنان هارامی گدازد و تن مرد جنگی میان زره می سوزد ناکام برمی گردند، اما کی خسرو که فرّ شاهی دارد و مقدر است که کین پدرو ایرانیان از افراسیاب دشمن نستوه و نابکار به دست او کشیده شود، روی به سوی آذربادگان می نهد و در نزدیکی های اردبیل قسوی اهریمنی را منهدم می کند، در اثنای این نبرد و ستیز نوری از بالای دیوار می تابد و تاریکی رامی زداید، کی خسرو در مظهر همان روشنایی ایزدی "خان آذرگشسپ" را بنیان می نهد:

بدان جای کان روشنی بردمید	سرباره دژ بشد ناپدید
بفرمود خسرو بدان جایگاه	یکی گنبدی تابه ابرسیاه
درازی و پهنای اوده کمنسد	به گرداندرش طاق های بلند
ز بیرون دونیمی تک تازی اسپ	بر آورد و بنهاد آذرگشسپ
نشستند گرداندرش موبدان	ستاره شناسان و هم بخردان
در آن شارسان کردچندان درنگ	که آتشکده گشت بابوی ورنک

(ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۴۷، س ۳۷۳۷-۳۷۳۲)

از این هنگام "آذربادگان" اهمیت تازه ای در فضای اساطیر ایران می یابد، با بناشدن آتشکده آذرگشسپ از جنبه تقدس مذهبی نیز این ناحیه مورد توجه قرار می گیرد، رفت و آمد شهریاران و جنگاوران به این بوم و بر متواتر می گردد.

اگر شهرپاری از دشمن زیانکار در نسیج است، یا امر جلیل و مهمی پیش رو دارد، برای رهایی از سختی و یافتن کام خاک "آذربادگان" رابه نیّت زیارت آتشگاه می سپرد. کی خسرو پس از رسیدن به سلطنت

و تحکیم مبانی قدرت وازمیان برداشتن همه، موانع و درک تمام توفیقات، تنها یک آرزوی بزرگ دردل دارد وآن گرفتن خون پدرازا فراسیاب است، تلاش هاوکوشش ها می کند تااین قاتل پدر و پتیاره، بزرگ ایـران زمین راازمیان بردارد، بااین که تمام مرزوبوم توران به زیرپی اسـپ می نوردد وخان ومان پورپشنگ رابه ینمامی برد، بر خود افراسیاب دست نمی یابد و سرانجام ناکام ازدست یافتن بروی، برای رای زدن و چاره جویی به پیش نیای خود کی کاووس برمی گردد ودرنہانخانسه، رازدل خود چنین براومی گشاید :

وزآن پس نشستند بی انجمن	نیاوجہانجوی بارای زن
چنین گفت خسرو به کاووس شاه	جراز کردگار از که جوییم راه
بیابان ویک ساله دریا وکوه	برفتیم با داغ دل یک گروه
به هامون وکوه و به دریای آب	نشانی ندیدیم ز افراسیاب

(ج ۵، ص ۳۶۴، س ۲۱۹۵-۲۱۸۵)

شهریار پیر و جهان دیده، ایران تنه راه موفقیت رارفتن بسه " آذربادگان " و آوردن روی نیاز به " خان آذرگشسپ " می داند:

نیاجون شنید از شبیره سخن	یکی پند پیرانه افکند بن
بدو گفت ماهم چنین باد واسپ	بتازیم تا خان آذرگشسپ
سروتن بشویم با پای ودست	چنانچون بود مرد یزدان پوست
اباباژ با کردگار جهان	بدو برکنیم آفرین نهان
بباشیم بر پیش آتش بیای	مگر پاک یزدان بود رهنمای
به جایی که او دارد آرامگاه	نماید نماینداده دادره
برین بازگشتند هر دو یکی	نگردیدیک تن ز راه اندکی
نشستند با باژ هردو بر اسپ	دوان تاسوی خان آذرگشسپ

(ج ۵، ص ۳۶۴، س ۲۲۰۰-۲۱۹۲)

نه تنها در ادوار اسطوره ای بلکه در اعصار تاریخی نیز نظیر ایـان توجه به آتشکده مذکور کاملاً مشهود است.

قیصر روم به انوشیروان اعلان جنگ داده و استقلال ایران به مخاطره افتاده است، شهریار ساسانی پیش از هر اقدام، با سپاهیان عظیم خود برای پیروزی خواستن از خدا راه "آذربادگان" را در پیش می گیرد:

پس پشت و پیش اندر آزدگان	همی رفت تا آذربادگان
چو چشمش بر آمد بر آذرگشسپ	پیاده شد از دور و بگذاشت اسب
زدستوریا کیزه برسم بجست	دورخ را به آب دودیده بست
بفرمود تا نامه زند و است	به آواز بر خواند موبد در ست
چونزدیک تر شدنیایش گرفت	جهان آفرین راستایش گرفت
از و خواست پیروزی و دستگاه	نمودن دلش را سوی داد راه

شواهد این قبیل یاری خواستن ها از خان آذرگشسپ به هنگام نیاز فراوان است، اما خسروان ایران تنها برای پیروزی خواستن ——— آذربادگان نمی آیند بلکه پس از تحصیل موفقیت نیز برای ادای سپاس و شکرگزاری به این دیار روی می آورند و نثارها و هدایای فراوان با خود می آورند انوشیروان پس از دفع غائله قیصر روم نخستین خویشکساری را بجای آوردن شکرو سپاس بر آتشکده آذرگشسپ می داند:

وزان تخت شاهی بر آمد به اسب	همی راند تا خان آذرگشسپ
چو از دور جای پرستش بدید	شدا ز آب دیده رخش ناپدید
فرود آمد از اسب و برسم بدست	به زمزم همی گفت و لب را بست
همان پیش آتش ستایش گرفت	جهان آفرین را نیایش گرفت

"آذربادگان" گذشته از اینکه آتش آذرگشسپ را در سینه خود دارد و از این نظر مورد توجه سلاطین و پهلوانان است، از لحاظ سوق الجیشی نیز مهم و معتنا به است و اغلب آوردگاه ایرانیان باقوای پیگانه می باشد، و جای مباحث است که در شاهنامه در تمام موارد پیروزی در جنگ ها با ایرانیان بوده و این خطه گواه سربلندی فرزندان

ایران در برابر دشمنان بوده است. "آذربادگان" ملجاء و پناهگاه شاهزادگانی بوده که مورد خشم پدر واقع می شدند، مثلاً "خسر و پرویز" چون از خشم پدر آگاه می شود شبانه به آذربادگان می گریزد و مورد حمایت مردم این سامان قرار می گیرد. نیز "آذربادگان" مأمّن و محل مطمئنی برای خانواده و اموال کسانی بود که از طرف دشمن تهدید می شدند. رستم فرخ زاد سردار ایران در جنگ با عرب ها در نامه ای که به برادر خود می نویسد به او توصیه می کند که تمام اموال و اشیای گرانبها و خانواده را به سوی "آذربادگان" گسیل دارد:

چونامه بخوانی خرد را مهران	بپرداز و بر ساز با مهتران
همه گردکن خواسته هر چه است	پرستنده و جامه های نشست
همی تاز تا آذربادگان	به جای بزرگان و آزادگان
همیدون گله هر چه داری زاسپ	بیرسوی گنجور آذرگشپ

(ج ۹، ص ۳۱۶، س ۶۵-۶۲)

"آذربادگان" در شاهنامه در تقسیمات کشوری زمان انوشیروان باقم و اصفهان و گیلان جزو بهره دوم از ایران زمین است:

چونوشین روان این سخن برگرفت	جهانی از و مانده اندر شگفت
همه یکسرا ز جای برخاستند	برو آفرین نو آراستند
شهنشاه دانندگان را بخواند	سخن های گیتی سراسر براند
جهان را ببخشید بر چار بهر	از و نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان از و یاد کرد	دل نامداران بدوشاد کرد
دگر بهره زان بدقم و اصفهان	نهاد بزرگان و جای مهان
وزین بهره بود آذربادگان	که بخشش نهادند آزادگان
وزارمینیه تا در اردبیل	بپیمود بینادل و بوم گیل
سیوم پارس و اهواز و مرزخزر	ز خاور و رابود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم	چنین پادشاهی و آباد بوم

(ج ۸، ص ۵۶، س ۶۴-۵۴)

گذشته از ذکر کلی نام " آذربادگان " اسامی بعضی از نواحی و شهرها به طور مستقل و مجزائی در شاهنامه آمده است، از آن جمله عبارتند از:

۱- دژ بهمن : در شاهنامه در نزدیکی های اردبیل معین شده، همان جایی است که کی خسرو در آغاز سلطنت خود آن را گشود و آتشکده آذرگشسپ را آنجا بنیاد نهاد:

دو فرزند ما را کنون بادوخیل ببايد شدن تا در اردبیل
 به مرزی که آنجا دژ بهمن است همه ساله پر خاش آهر من است
 (ج ۳، ص ۲۴۱، س ۳۶۵۶ و ۳۶۵۵)

حمدالله مستوفی درباره آن می نویسد:

و بر سر کوه سبلان قطعه محکم بوده است آن را دژ بهمن و رویین دز خوانده اند و در شاهنامه گوید به وقت نزاع پادشاهی میان کی خسرو و فریبرز برفتح آن قرار شد و فریبرز از فتح آن عاجز شد و کی خسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرر شد اکنون خراب است.

" نزهة القلوب ، ص ۸۱ "

۲- اردبیل* نام این شهر غالباً با " سردع " تواما " در شاهنامه ذکر می شود و ظاهراً " دوشهر مهم و مشهور آذربادگان در شاهنامه هستند. در دوره اساطیری نام اردبیل بیشتر به سبب نزدیکی با آتشکده آذرگشسپ ذکر می شود. سپاهیان که از اردبیل و سردع یابه عبارت دیگر از آذربادگان آن روزگار بوده اند در عهد کیانیان سردار معین نداشته اند گاهی در زیر فرمان گودرز بوده اند:

بزرگان که از سردع و اردبیل به پیش جهاندار (کی خسرو) بودند خیل
 سپهدار گودرز را خواستند چپ لشکرش را بسیار استند
 (ج ۵، ص ۲۴۴، س ۱۵۰ و ۱۴۹)

* اردبیل از گذشته های دور جزو آذربایجان و از شهرهای معروف و قدیمی آن بوده است. اخیراً خود مرکز استان اردبیل شده است.

وزمانی نیز از گستهم فرمان می بردند:

سپاهی که از بردع و اردبیل بیامد بفرمود تاخیل خیل
 بیابندوپرپیش او بگذرند ردوموبدومرزبان بشمرند
 برفتند سالارشان گستهم که در جنگ شیران نبودی دژم
 (ج ۵، ص ۲۸۹، س ۹۱۳ - ۹۱۵)

به روایت شاهنامه نام قدیم این شهر " بادان پیروز " بوده و به امر پیروز پادشاه ساسانی ساخته شده است در زمان سلطنت پیروز هفت سال پسایپی خشکسالی بوده و به هشتم چون جهان از این محنت رها شده است شاه ساسانی به میمنت این فراخ سالی چند شهر ساخته که از آن جمله ری و اردبیل می باشد.

چوپروز از آن روزتنگی برست بر آرام بر تخت شاهی نشست
 یکی شارسان کرد " پیروزگام " بفرمود کورا نهادند نام
 جهاندار گوینده گفت این ری است که آرام شاهان فرخ پی است
 دگر کرد " بادان پیروز " نام خنیده به هر جایش آرام و کام
 که اکنونش خوانی همی اردبیل که قیصرید و دارد ازداد میل
 (ج ۸، ص ۱۱، س ۸۵ به بعد)

شهر اردبیل در زمان سلطنت هرمز محل تاخت و تاز و اردوگاه سپاهیان روم قرار می گیرد :

زارمینه نا در اردبیل پراکنده شد لشکرش خیل خیل
 (ج ۸، ص ۳۳۲، س ۲۸۸)

به هنگام حمله خاقان چین " ساوه شاه " به ایران ، موبدومبدان ، " مهرانستاد " در آخرین دم های زندگی خود رازی را که ستاره شمر به او گفته بود به هرمز شاه ایران فاش می کند و نشانی های بهرام چوبینه ،

تنها کسی را که می تواند سپاه گشن و بی شمار چین را درهم کوبد می دهد و او در این هنگام مرزبان بردع و اردبیل است :

یکی مهتری نام بردار بود	که بر آخر اسب سالار بود
کجاراد فرخ بدی نام اوی	همه شادی شاه بدکام اوی
بیامد بر شاه گفت این نشان	که داد این ستوده به گردنکشان
ز بهرام بهرام پورگشسپ	سواری سرافراز و پوچنده اسب
ز اندیشه من بخواهد گذشت	ندیدم چنومرزبانی به دشت
که دادی بدو بردع و اردبیل	یکی نامورگشت باکوس و خیل

(ج ۸ ، ص ۱۳۲۸ ، س ۴۰۴ به بعد)

سپاهیان بردع و اردبیل به هنگام قیام بهرام چوبین بر خسرو پرویز از وی برمی گردند و به یاری خسرو پرویز می شتابند و بهرام چوبینه کینه خود را بابتی اهمیت شمردن آنان ابراز می دارد :

سپه ماند از بردع و اردبیل	از ارمینیه نیز بی مرد و خیل
ازیشان به رزم اندرون نیست باک	چه مردان بردع چه یک مشت خاک

(ج ۹ ، ص ۱۴۲ ، س ۵۴۵-۵۴۴)

آخرین بار که از اردبیل در شاهنامه نام رفته است به هنگام فرار بندوی از زندان بهرام چوبینه است :

به منزل رسیدند و بفزود خیل	گرفتند تازان ره اردبیل
----------------------------	------------------------

(ج ۹ ، ص ۶۶ ، س ۹۴۹)

بردع - از شهرهای مهم دیگر آذربادگان در شاهنامه یکی نیست "بردع" است، ظاهراً "در روزگاران قدیم مرکز این خطه بوده است. این شهر به طوری که از آثار جغرافی نویسان استنباط می شود در قفقاز و جمهوری آذربایجان قرار داشته است، مطالبی که درباره این شهر در بعضی

از مآخذ جغرافیایی و لغت نامه‌ها آمده است چنین است :

بردع شهری است بزرگ (در قفقاز) بانعمت بسیار و قصبه آن است و مستقر پادشاه این ناحیت است و اورا سوادی است خرم و کشت و برز و میوه‌های بسیار و انبوه و از این شهر ابریشم بسیار خیزد و اسران نیک و روناس و شاه بلوط و کرویبا (حدود العالم) .

ملکی است از توابع ایران در آذربایجان به اقلیم پنجم (غیاث اللغات) . شهری است آباد کرده ، نوشابه و نام آن " بردم " بود که به جای عین میم باشد و در زمان اسکندر بردع و بردعه نام نهادند (برهان قاطع) آن قسمت سرزمینی است که باکو و گنجه و حوالی جزء آنست (آنسدرج) مارکوارت در کتاب ایران شهر ، بردع را شکل عربی پرتو (پهلوی) دانسته (ص ۱۱۷) .

در باقوت بردعه ضبط شده و گفته است اصل آن از برده به معنسی اسیر است که آنجا سیران رانگه می داشتند نام شهری که در اول هر دم نام داشت . در عهد اسکندر آمره آن نوشابه بود در شاهنامه آمده است که قسیدافه آمره آن بوده است (شرفنامه منیری) .

بردع = بردعه معرب پرتو = پهلوی ، پارت ، شهری بود در قدیم مرکز آن بود در آذربایجان شوروی واقع و خراب است (فرهنگ فارسی دکتر معین) .

نام کنونی آن بساردا شهری است با جمعیت ۱۰۷۰۰ تن در آذربایجان شوروی ، به قول بلاذری قباد اول ساسانی آن را بنیاد نهاد بردع در دوره ساسانی و بعداً " در دوره اعراب شهری مستحکم در مقابل حملات مهاجمین شمالی و غربی بود احتمالاً " پس از ۳۲ هـ . ق = ۶۵۲ م به دست اعراب افتاد در ۳۳۲ هـ . ق = ۹۴۳ میلادی روس آن را تصرف کردند و چندین ماه در دست آنان بود سپس بتدریج از اعتبار افتاد . ناحیه حاصلخیز و مصقای اطراف آن اندرآب نام داشت (داشره المعارف فارسی) .

در نزهة القلوب درباره این شهر چنین آمده :

بردع از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط
استوا م گ اسکندر رومی ساخت قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش
کرد شهر بزرگ بوده است و کثرت عظیم داشته و درو عمارات عالییه
فراوان بوده و کثرت میوه و از میوه هایش فندق و شاه بلوط بهتسراز
جای های دیگر باشد آبش از رودی که به تتر مشهور است (نزهة القلوب
به اهتمام گای لیسترنج ، ص ۹۱۰) و باز در صفحه ۹۲ این کتاب
آمده است :

هیروک بیلاق بردع است و جایی عظیم خوب و نزه آب های
فراوان و علف زارهای فراوان و شکارگاه های بسیار و مردم بردع تابستان
بدانجا روند و زمستان به شهرند. باز در دیگر جای گوید :
از قرباغ تادیه هر سه فرسنگ از و تا غرق پنج فرسنگ از و تا به لنبدان
چهار فرسنگ از و تا بازار جوق سه فرسنگ از و تا شهر بردع چهار فرسنگ از و تا
شهر جوزتیق یک فرسنگ .

(نزهة القلوب ، ص ۱۸۱)

در فرهنگ جغرافیایی عمید چنین مذکور است :

بردع یا یردعه : نام شهری در آذربایجان که مرکز اران بوده و آثار
خرابه های آن در نزدیک بسادکوبه قرار دارد. در تاریخ سیستان ،
در تذکره الملوک ، تاریخ غازان خان نیز نام این شهر رفته است.
(لغت نامه دهخدا ذیل بردع)

در اشعار حکیم نظامی نیز نام این شهر آمده و نام اصلی آن را هروم
دانسته است :

خوشامک بردع که اقمای وی	نهاردی بهشت است بی گل نه دی
هرومش لقب بود از آغاز کار	کنون بردعش خواند آموزگار

در شاهنامه همچنانکه اشاره شد نام این شهر معمولاً^{۱۱} همراه با اردبیل ذکر می‌شود و یکی از دو شهر معروف آذربایجان در شاهنامه است. در عهد ساسانی چنانکه گفته آمد مرزبانی این ناحیه بابهرام چوبینه سردار دلیر ایران بوده و به احتمال بیشتر بردع مرکز آذربایجان محسوب می‌شده است. به تصریح شاهنامه خسرو پرویز زمانی که از پیش پسر می‌گریزد به بردع پناه می‌برد.

در شاهنامه، چاپ مسکو در مستن یک بار از این ناحیه هم‌ردیف باکشورها به عنوان یک کشور مستقل نام برده شده است :

فرستاده بردع و هند و روم	زهر شهریاری زآباد بوم
زدشت سواران نیزه‌گزار	برفتندیکسروی شهریار (انوشیروان)

(ج ۸ ، ص ۱۶۸ ، س ۱۹۵۶-۱۹۵۵)

امادریاورقی نسخه بدل به جای بردع بربر آورده و احتمالاً^{۱۲} اصح همین می‌باشد.

دیگر از نواحی آذربادگان که در شاهنامه نامش آمده دریاچه، چیچست (ارومیه) است، این دریاچه نهانگاه افراسیاب و محل گرفتاری وی به دست کی خسرو و کنار آن کشتن‌گاه این دشمن دیرین و سرسخت ایرانیان است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ج ۵ ، ص ۳۶۹ به بعد) از این دریاچه یک بار نیز در سلطنت خسرو پرویز نام برده شده و مسیر حرکت وی در رفتن به زیارت آتشگاه آذرگشپ بوده است :

وزان جایگه با سواران گرد	عنان باره تیز تک راسپرد
سوی راه چیچست بنهادروی	همی راندشادان دل و راهجوی

(ج ۹ ، ص ۱۰۲ ، ص ۱۵۶۹-۱۵۶۸)

نام دیگری که از مضافات آذربایجان در شاهنامه مذکور است "دوک" می‌باشد ، این ناحیه رزمگاه بهرام چوبینه با خسرو پرویز و رومیانسی

است که به یاری وی آمده‌اند. از این مکان دوبار در شاهنامه به نسام
"دشت دوک" :

سراپرده شاه بردشت دوک چنان لشکری گشن و راهی سه دوک (کذا)
(ج ۹ ، ص ۱۰۲ ، س ۱۵۶۶)

سوی دشت دوک اندر آورد روی همی شد خلیده دل و راه جوی
(ج ۹ ، ص ۱۵ ، س ۱۶۰۹)

ویک بار با عنوان "کشور دوک" یادرفته است :

به ایرانیان گفت (بهرام چوبینه) صف برکشید

همه کشور دوک لشکر کشید
(ج ۹ ، ص ۱۱ ، س ۱۶۹۱)

در این دشت کوهی نیز به نام "کوه دوک" ذکر شده است که از بالای
آن خسرو پرویز و سردار رومی متحدش نبرد رومیان با بهرام چوبینه
را نظاره می‌کنند :

نیاطوس و نبدوی و گستم شاه به بالا گذشتند از آن رزمگاه
نشستند بر کوه دوک آن سران نهاده دودیده به فرمانبران
از آن کوه لشکر همی دیدشاه چپ و راست و قلب و جناح سپاه
(ج ۹ ، ص ۱۱۰ ، س ۱۷۰۰-۱۶۹۷)

متأسفانه موفق نشدم در منابعی که امکان مراجعه به آنها بود درباره این
محل اطلاع بیشتری پیدا کنم تنها در لغت نامه دهخدا و با استناد به اشعار
شاهنامه ذیل کلمه دوک آمده است: (نام بیابانی است در آذربایجان) این
نوشته بیشتر دیداری و جنبه عاطفی دارد تا تحقیقی، امید است انگیزه‌ای برای
متخصصین علم جغرافیای تاریخی باشد تا محققان ترمناطق مذکور
در شاهنامه بررسی و معین گردد.

